

ثانياً: التفريط في حدود التوحيد دوم: تفريط در حدود توحيد

ولنأخذ كمثال النصارى ، ومن ثم نخرج على الوهابيين.
در ابتدا نصاری را به عنوان مثال بیان می کنیم و در ادامه به سراغ وهابیان

می رویم.

والنصارى أو كما يسمون أنفسهم المسيحيون جعلوا لنبي الله عيسى (ع) وهو عبد من عباد الله الألوهية المطلقة والغنى المطلق، وحثهم فقط بعض الكلمات في أنجيلهم مثل قول عيسى (ع) أبي والإبن، مع أن هذه كلها مؤولة بأن المراد هو صفات الأبوة والبنوة لا ذاتها أي الرحمة والمداراة والتربية و...، والعطاء الذي ربما وصل إلى التضحية بالنفس من الأب إلى إبنه ويشترك الله سبحانه وتعالى ببعض الصفات مع الأبوة مع ملاحظة غناه سبحانه، وأيضاً من جهة الإبن تجاه الأب يمكن ملاحظة صفة بر الإبن الصالح بوالده وطاعته له في سلوك الأنبياء والأوصياء تجاه الله سبحانه وتعالى.

نصاری یا کسانی که خود را مسیحی می نامند، برای حضرت عیسی پیامبر خدا (ع) که بنده ای از بندگان خداوند است، الوهیت مطلق و غنای مطلق قابل شدند. دلیل آنها بر این عقیده صرفاً برخی کلماتی است که در انجیل های آنها آمده است، از قبیل سخن حضرت عیسی (ع) که گفته است پدرم و پسر؛ و حال آن که اینها تماماً قابل تأویل است به این که منظور، همان صفات پدر بودن و پسر بودن است نه خود آنها یعنی رحمت، مدارا و مهربانی، تربیت و... و نیز افاضه و بخششی که ممکن است به دلیل جانفشانی، از پدر به پسرش برسد. خدای

سبحان و متعال در برخی از صفات با پدر بودن با در نظر گرفتن غنا و بی‌نیازی باری تعالی، مشترک است و همچنین از جهت فرزند بودن نسبت به پدر می‌توان صفت صالح بودن فرزند برای پدرش و اطاعت از او در راه و روش انبیا و اوصیا در مسیر خداوند سبحان و متعال را در نظر گرفت.

والله سبحانه وتعالى يصل مع عبده في العطاء إلى أن يعطيه كله، فيخاطب عبده سبحانه وتعالى: (أنا حي لا أموت وقد جعلتك حياً لا تموت، أنا أقول للشيء كن فيكون وقد جعلتك تقول للشيء كن فيكون) 1، وهذا هو الاتصاف بصفة الألوهية في الخلق، أي أن يوصف العبد ببعض أوصاف الألوهية مع ملاحظة فقره. فهذا العبد حي لا يموت ويقول للشيء كن فيكون وهي صفات الألوهية، ولكن الذي جعله هكذا هو الله سبحانه وتعالى وهو يحتاج وفقير إلى الله ليبقى هكذا، أما الله سبحانه وتعالى فقد كان ولا يزال وسيبقى حياً لا يموت ويقول للشيء كن فيكون دون أن يحتاج أو يفتقر إلى أحد، وهذا يميز بوضوح الفرق بين الاتصاف بصفة الألوهية في الخلق (أو وجه الله أو يد الله أو طلعة الله في ساعير أو ظهور الله في فاران) 2 التي مثلها خاصة أوليائه كمحمد وعيسى (ع)، وبين الألوهية الحقيقية المطلقة المحصورة بالله سبحانه وتعالى.

خدای سبحان و متعال در مقام عطا و بخشش به بنده‌اش به جایی می‌رسد که خودش را به تمامی می‌بخشد و بنده‌اش را چنین خطاب می‌کند: «من بی‌نیازی هستم که نمی‌میرم و تو را نیز بی‌نیازی که نمی‌میرد گردانیده‌ام. من به چیزی

1 انظر: الجواهر السنوية - الحر العاملي: 363، بحار الانوار: ج 90 ص 376.

2 قال تعالى: (وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ) القيامة: 22 - 23، وقال تعالى: (إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ) الفتح: 10، وفي دعاء السمات: (... وبطلعتك في ساعير وظهورك في جبل فاران).

می‌گوییم باش، می‌شود و تو را نیز چنین کرده‌ام که به چیزی بگویی باش، می‌شود»³. این همان متصف شدن به صفت الوهیت در خلق است یعنی این که بنده به برخی اوصاف الوهیت متصف گردد، البته با در نظر گرفتن فقر و نیازی که دارد. لذا این بنده، زنده‌ی نامیرا است که به چیزی می‌گوید باش و می‌شود، و این صفت الوهیت است، ولی کسی که او را چنین کرده و چنین مقامی به او داده است، همان خدای سبحان و متعال است و این بنده محتاج است و به خدا نیازمند می‌باشد تا بر همین منوال باقی بماند. ولی خداوند سبحان و تعالی از ازل، تا کنون و تا ابد زنده‌ای نامیرا خواهد بود و به چیزی می‌گوید باش و می‌شود، بدون این که به احدی نیاز داشته باشد. این، به وضوح فرق بین متصف شدن به صفت الوهیت در خلق (یا وجه خدا، یا دست خدا، یا پرتو فروزان خدا در ساعیر، یا ظهور خدا در فاران)⁴ که اولیای خاص الهی مانند محمد (ص) و عیسی (ع) نماد آن هستند و الوهیت حقیقی مطلق که منحصر به خدای سبحان و متعال است را نشان می‌دهد.

(لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ)⁵.

³ به کتاب جواهر السنیه - حر عاملی ص 363 و بحار الانوار ج 90 ص 376 رجوع نمایید.

⁴ خداوند متعال می‌فرماید: «(در آن روز چهره‌هایی هست زیبا و درخشان * که سوی پروردگارشان نظر می‌کنند)» (قیامت: 22 و 23) و همچنین: «(آنان که با تو بیعت می‌کنند جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند دست، خدا بالای دست‌هایشان است)» (فتح: 10) و در دعای سمات: «(و به پرتو فروزانت در ساعیر (کوهی در فلسطین) و به ظهور پرفروغت در کوه فاران (کوهی نزدیک مکه و محل مناجات پیامبر)...)» .

«به تحقیق آنان که گفتند که خدا همان مسیح پسر مریم است کافر شدند. مسیح گفت: ای بنی اسرائیل، الله، پروردگار من و پروردگار خود را بپرستید زیرا هر کس که برای خداوند شریکی قرار دهد خدا بهشت را بر او حرام کند، و جایگاه او آتش است و ستمکاران را یاوری نیست»⁶.

(لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثَةٌ وَوَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ)⁷.
«انان که گفتند: الله سومین سه خدا است، کافر شدند در حالی که هیچ خدایی جز الله نیست. اگر از آنچه می‌گویند باز نایستند، به کافران عذابی دردآور خواهد رسید»⁸.

(أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونََهُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ)⁹.
«آیا به درگاه خدا توبه نمی‌کنند و از او آمرزش نمی‌خواهند؟ خدا آمرزنده و مهربان است»¹⁰.

(مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صَدِيقَةٌ كَأَنَّا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ انظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ انظُرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ)¹¹.

⁶ مائده: 72.

⁷ المائدة: 73.

⁸ مائده: 73.

⁹ المائدة: 74.

¹⁰ مائده: 74.

¹¹ المائدة: 75.

«مسیح پسر مریم جز پیامبری نبود، که پیامبرانی پیش از او بوده‌اند و مادرش زنی راست‌گوی بود که هر دو غذا می‌خوردند، بنگر که چگونه آیات را برایشان بیان می‌کنیم، سپس بنگر که چگونه از حق روی می‌گردانند»¹².

(لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ)¹³.

«اگر در زمین و آسمان خدایانی جز الله می‌بود، هر دو تباہ می‌شدند؛ پس الله پروردگار عرش از هر چه به وصفش می‌گویند، منزّه است»¹⁴.

* * *

¹² مائده: 75.

¹³ الانبياء : 22.

¹⁴ انبيا: 22.